



بسم الله الرحمن الرحيم

بچثمان در این بود که آیا در بیع لازم است که مبیع عین باشد یا اینکه می تواند اعم از عین و منفعت و حق باشد؟ اقوال موجود در مسئله را دیروز عرض کردیم و گفتیم که شیخ انصاری در مکاسب فرموده: «الظاهر اختصاص المعوض بالعین» بسیاری از فقهای ما نیز از ایشان تبعیت کرده اند و فرموده اند که بیع اختصاص به موردی دارد که در آن معوض از اعیان باشد مبیع فقط باید عین باشد غیر از حضرت امام(ره) و فاضل ایروانی که فرموده اند مبیع می تواند اعم از عین و منفعت و حق باشد.

دیروز أدله آقای خوئی بر اینکه بیع اختصاص به جائی دارد که معوض از اعیان باشد را عرض کردیم، آقای خوئی مفهوم بیع را خیلی محدود گرفته اند ایشان در چهار صورتی که درباره ثمن و مثن متصور بود(هر دو کالا باشند، هر دو نقد باشند، ثمن نقد و مثن کالا باشد، ثمن کالا و مثن نقد باشد) به خلاف حضرت امام(ره) که هر چهار صورت را بیع می دانستند ایشان فقط صورتی که ثمن نقد و مثن کالا باشد را بیع می دانستند و در اینجا نیز مثن را به عین محدود می کنند و می فرمایند که در بیع مثن فقط باید از اعیان باشد پس بنا بر عقیده ایشان دایره بیع بسیار ضعیف می شود.

خوب حالا ما امروز چند مطلب را درباره أدله آقای خوئی برای اثبات اینکه در بیع مبیع باید از اعیان باشد به عرضتان می رسانیم؛ اول اینکه کلمات آقای خوئی باهم تناقض دارند زیرا ایشان اولاً در جلد ۲ مصباح الفقاهة ص ۷ فرمودند که ثمن باید از نقود و مثن کالا باشد و غیر از این مورد بیع نیست یعنی ایشان مفهوم بیع را اختصاص دادند به صورتی ثمن از نقود و مثن کالا باشد ثانیاً ایشان در ص ۱۰ فرمودند که در بیع مبیع نیز اختصاص به اعیان دارد و ثالثاً در ص ۲۲ از جلد ۲ مصباح الفقهاء فرمودند: «البیع التبديل بين شئین فی جهة الإضافة أیة إضافة كانت أی سواء أكانت إضافة ملكية أم كانت إضافة مالية أم إضافة حقية أم غيرها من أنحاء الإضافات ولا تختص هذه الإضافة بالإضافة الملكية ولا بالإضافة المالية» بعد ایشان حتی کلام صاحب مصباح در بیع را نیز قبول نکرده اند و فرموده اند: «وأما ما ذكره صاحب المصباح من أن الأصل في البيع مبادلة مال بمال فلا يكون دليلاً على ذلك لعدم حجیة

قوله» یعنی ایشان مطلق معاوضة و تبدیل إضافتین را بیع می دانند و حتی ایشان می فرمایند بیع حشرات نیز اگر غرض عقلانی بر آن مترتب باشد و بیع سفهی نباشد جایز است و اشکالی ندارد و غرض عقلانی را عرف مشخص می کند، خلاصه اینکه ایشان معنای بسیار وسیعی برای بیع قائل شده اند بنابراین همانطور که به عرضتان رسید آقای خوئی از طرفی در ص ۷ از جلد ۲ مصباح الفقاهة فرمودند که در بیع ثمن باید از نقود باشد و بعد در ص ۱۰ فرمودند که مبیع نیز باید از اعیان باشد و از طرفی در ص ۲۲ بیع را بسیار وسیع دانستند خوب این کلمات ایشان باهم تناقض دارند.

مطلب دوم اینکه آقای خوئی تبعاً للشيخ الأعظم الأنصاری فرمودند که در بیع مبیع اختصاص به اعیان دارد و بعد دلالتی را بر این مطلب ذکر کردند که دیروز آنها را بیان کردیم؛ تبادل و عدم صحت سلب و إطراد که همگی از علائم حقیقت می باشند یعنی باتوجه به اینها مفهوم بیع این است که در آن معوض از اعیان باشد البته غیر از ایشان نیز به تبادل و عدم صحت سلب استدلال کرده اند پس ایشان با توجه به أدله مذکور قائلند که: «يعتبر في البيع أن يكون المبيع عيناً لا منفعةً ولا حقاً».

خوب و اما بنده عرض می کنم که إطراد و عدم صحت سلب به همان تبادل برمی گردند، اگر خاطرتان باشد در تبادل نیز دور وجود داشت زیرا علم و پی بردن به معنای حقیقی مترتب به تبادل است و تبادل هم مترتب به علم است چونکه بدون علم به معنی تبادل بوجود نمی آید البته اصولیین و مرحوم آخوند در کفایه از این دور به إجمال و تفصیل جواب داده اند و گفته اند که علم اولی علم اجمالی است و علم دومی علم تفصیلی می باشد، خلاصه اینکه آقای خوئی اینطور فرموده اند که متبادر عرفی از معنای بیع این است که مبیع در آن از اعیان باشد اما بنده عرض می کنم که اینطور نیست بلکه علاوه بر عرف عام که معنای وسیعی برای بیع قائل است قرآن کریم و اخبار أهل بیت(ع) و أهل لغت نیز معنای عامی برای بیع قائلند مثلاً در آیه ۱۱ از سوره توبه گفته شده: «إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً عليه حقاً في التوراة والإنجيل والقرآن ومن أوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم» خداوند جان شما را می خرد که این می شود مثن و در مقابل بهشت را به شما می دهد که این هم می شود ثمن یعنی خداوند این را بیع حساب کرده است و امثال این که در قرآن زیاد داریم و اصلاً ما شکمی نمی کنیم تا اینکه بخوایم به سراغ استصحاب قهقری

خوب حالا این اجماع در جایی صادق است که بحث در حکم شرعی باشد در حالی که بحث ما در مانحن فیه درباره حکم شرعی نیست بلکه بحثمان در این است که آیا لغتاً و عرفاً در مفهوم بیع معتبر که معوض از اعیان باشد یا نه؟ بنابراین اصلاً مانحن فیه جای اجماع نمی باشد و اگر هم اجماعی در کار باشد اجماع مدرکی می باشد یعنی مجمعی اجتهاداً چیزی را حجت دانسته اند که دلیلش در دست ما نیست و اگر هم باشد ما به عنوان یک مجتهد آن دلیل را حجت نمی دانیم پس اجماع مدرکی حجت نمی باشد .

حاج آقای رضای همدانی در کتاب طهارت فرموده اند که از زمان شیخ مفید تا زمان علامه همه می گفتند اگر چیز نجسی در چاه بیافتد آب چاه نجس می شود مثلاً اگر موش بیافتد فلان تعداد دلو باید از چاه کشیده شود تا آبش پاک شود و امثال ذلک یعنی بحث منزوجات بشر را مطرح کردند اما در زمان علامه دقت بیشتری کردند و گفتند که چاه هم مثل همان آب کر و جاری می باشد و تا لون و طعم و ربیحه تغییر نکند نجس نمی شود ، خوب حالا درباره اجماعات مترامی که در چند قرن درباره منزوجات بشر وجود داشته چه باید بگوئیم؟ می گوئیم اجماعشان برای ما حجت نیست زیرا مدرک مجمعی اخباری بوده که در نظر ما ضعیف می باشند بنابراین اجماعات مدرکی به درد نمی خورند و حجت نیستند و مانحن فیه هم اولاً اصلاً جای اجماع نیست و ثانیاً اگر باشد هم اجماع مدرکی است که به درد ما نمی خورد و برای ما حجت نمی باشد بنابراین ما دلیلی نداریم که بگوئیم در بیع معوض باید عین باشد .

حضرت امام رضوان الله علیه در ص ۳۱ تا ص ۳۲ از کتاب البیعیان فرموده اند که بیع مفهومش عام است یعنی اگر عندالعقلاء و عرف بیع را إلقاء کنیم از آن مطلق خرید و فروش و معاوضه را می فهمند اعم از اینکه معوض عین و یا منفعت و یا حق باشد ، بعد ایشان چند مثال می زنند و می گویند مثلاً زراعت و کشاورزها آن حقی که زحمت کشیده اند و شیار و جداولی بروی زمین درست کرده اند را می فروشند و بعد ایشان سراغ بیع سرقفلی می روند و می گویند مثلاً سرقفلی با اینکه عین نیست ولی خرید و فروش می شود و بعد مثالهای دیگری را بیان می کنند .

بنابراین باتوجه به مطالب مذکور معلوم شد که دلیلی بر اختصاص معوض به عین در بیع نداریم ، بقیه بحث بماند برای جلسه بعد انشاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

برویم بنابراین باتوجه به ظواهر قرآن و اخبار اهل بیت(ع) و استعمالات عرفی و لغوی بیع و شراء دارای معنای بسیار وسیعی می باشند و حتی در زبان فارسی نیز بیع دارای معنای بسیار وسیعی می باشد مثلاً بیع سرقفلی و یا باز خرید کارمندان دولت به این صورت که سابقه و خدمات کارمند را بعد از چندین سال یک نفری می خرد خوب معلوم است که سابقه و خدمات عین نیستند پس بیع در فارسی نیز دارای معنای بسیار وسیعی می باشد و حتی بنده امروز المنجد را نگاه کردم در المنجد گفته شده ؛ « البیع بذل المثلث و أخذ الثمن » . بنده چند مورد نیز درباره وسعت معنای بیع از نهج البلاغه نوشته ام ؛ حضرت امیر(ع) در خطبه اول درباره حضرت آدم فرموده اند : « فباع الیقین بشکة والعزیمه بوهنه » .

امیرالمؤمنین(ع) در کلمات قصارشان نیز فرموده اند : « إذا بخل الغنی بمعروفه باع الفقیر آخرته بدنیا » . « لیس لأنفسکم ثمناً إلا الجنة ولا تبیعوها إلاً بها » و امثال این کلمات خیلی زیاد است بنابراین بعد از اینکه ما کتاباً و سنتاً و لغتاً و فارسیاً و غیر فارسی می بینیم که بیع از لحاظ مثنی و ثمن معنای بسیار وسیعی دارد چرا باید آن را محدود کنیم به اینکه مثنی باید عین باشد و ثمن باید از نقود باشد؟ و از طرفی اصلاً ما در معنای بیع شک نخواهیم کرد که بخوایم به سراغ استصحاب قهقری برویم .

مطلب دیگر این است که بعضی ها مثل صاحب ریاض در اینجا به اجماع تمسک کرده اند و گفته اند که اجماع است بر اینکه در بیع معوض به عین اختصاص داشته باشد ، اما ما عرض می کنیم که اینجا جای اجماع نیست و اجماع در اینجا کارایی ندارد زیرا ما درباره حکم شرعی بحث نمی کنیم .

ما برای اجماع طریقت قائلیم ولی سنی ها موضوعیت قائلند و شیخ اعظم انصاری نیز در بحث اجماع رسائل فرموده که سنی ها خلافت ابوبکر را با اجماع درست کردند و گفتند که پیغمبر(ص) فرموده ؛ لاتجتمع امتی علی الخطاء و الان بر خلافت ابوبکر اجماع وجود دارد البته ما باید حدیث را درست معنی کنیم و ببینیم که منظور از امت چند نفر می باشد آیا همه امت ملاک است یا بعضی امت؟ و آیا واقعا تمام امت بر خلافت ابوبکر اجماع کردند یا عده ای نیز مخالف بودند؟ خلاصه ما برای اجماع طریقت قائلیم و می گوئیم وقتی تمام فقهاء و علمای ما در یک زمانی بر یک حکمی اجماع می کنند ما از این اجماع کشف می کنیم که سندی در دستشان بوده یعنی لا یفتون إلاً بدلیل شرعی که این می شود اجماع که شرعاً نیز حجت است و کشف از حکم شرعی می کند